

خواب جمعی

بهناز علی پورگسگری



گل سرخ دل افگار. محمد جواد خاوری. تهران: عرفان، ۱۳۸۷.

اثر پژوهشی وی در فرهنگ عامه این منطقه است که تأثیرات آشکار آن را به خوبی در داستان‌های ساعدی می‌بینیم. ویژگی‌هایی که مجموعه داستان گل سرخ دل افگار را خواندنی و قابل توجه می‌سازد، در گام اول زبان درخوری است که به کار گرفته شده است. زبانی که دست‌آموز نویسنده است و نثر روان و فارغ از دغدغه‌های تکنیکی زبانی، آن را در خدمت حال و هوای داستان‌ها قرار داده است.

فضاسازی مکان رخداد حوادث (روستایی به نام حسنگ) با ویژگی‌هایی مثل نوع لباس اهالی، نحوه صحبت‌کردن،

چگونگی روابط، نسبت‌ها، کسب و کار و... تصویرپردازی‌هایی روشن و موفق از شرایط و ضروریات زیستی و بومی محیط زندگی مردم روستاست. همین ویژگی‌ها بر طرز فکر و سرنوشت مردم روستا تأثیر می‌گذارد و شالوده داستان‌ها را تشکیل می‌دهد.

همچنین افسانه‌ها، اسطوره‌ها و باورهای بومی، به گونه‌ای در واقعیت‌های روزمره زندگی این مردم حضور دارند که بخشی از زندگی جاری آن‌ها را تشکیل می‌دهند. همین ویژگی است که از جمله عوامل زیبایی‌شناختی داستان‌های مجموعه محسوب می‌شود. در اغلب داستان‌ها وحشت از وقوع فاجعه و حس ناامنی در میان مردم موج می‌زند که بخشی زائیده باورهای خرافی و بخشی نمایانگر منازعات و اختلافات قومی و قبیله‌ای است. حکایتگر بیشتر داستان‌ها، یک راوی مفسر قصه‌گو و به اعتباری، زبان جمعی مردم روستا و همفکر و هم‌رأی با آن‌هاست که بیش از تصویرگری وقایع، به نقالی و مضمون داستان‌ها توجه دارد.

شیوه روایت داستان‌ها به تبعیت از سنت قصه‌گویی شرقی، داستان در داستان است و نویسنده با آوردن افسانه‌ها و قصه‌های کهن در دل داستان‌های اصلی، دست به نوعی ترازوی‌سازی می‌زند. تکنیک رئالیسم جادویی نیز که بستر مناسبی برای داستان‌های اقلیمی و روستایی است، کم و بیش در داستان‌ها به کار گرفته شده‌اند. در داستان اول با عنوان «کوه میخ» تاریخچه روستای حسنگ (مکان مشترک وقوع همه داستان‌های مجموعه) روایت می‌شود. روستا در احاطه کوه میخ قرار دارد. کوهستان، مزار شیخ کیدو است. عارفی که چشمه و چهار رود آن از کرامات وی هستند. شیخ کیدو روح

ظهور ادبیات اقلیمی در تاریخ ادبیات بسیاری از سرزمین‌ها یک ضرورت تاریخی است، به ویژه در سرزمین‌هایی که دارای قدمت تاریخی، تنوع آداب و رسوم و فرهنگ عامه غنی‌تری هستند. داستان‌های اقلیمی اغلب زمانی شکل می‌گیرند که روابط و مناسبات شهری، زندگی روستایی و سنت‌های دیرینه و باورهای آنان را تهدید می‌کند. به این ترتیب، نویسنده با درک زمان و اغلب با

رویکردی نوستالژیک، تاریخ شفاهی یک ملت را با هدف حفظ و ثبت پشتوانه‌های تاریخی، ارزش‌های بومی، باورها، سنت‌ها و اعتقاداتشان، در داستان می‌گنجاند.

تاکنون اغلب داستان‌هایی که از داستان‌نویسان افغانستانی در ایران منتشر شده، حاوی درونمایه‌های جنگ و مهاجرت و تبعات آن بوده‌اند. غلبه جنگ و خشونت‌های قومی بر تاریخ چند دهه اخیر افغانستان چنان زندگی مردم این کشور را تحت شعاع خود قرار داده که کمتر نشانی از وجوه مختلف زندگی، تاریخ و فرهنگ مردم به چشم می‌آید. مجموعه داستان گل سرخ دل افگار نخستین کتاب منتشر شده در ایران است که به ژانر ادبیات اقلیمی و روستایی داستان‌نویسی معاصر افغانستان تعلق دارد. این مجموعه حاوی نه داستان به هم پیوسته است که به مسائل ساده روستایی، دغدغه‌های بومی و چگونگی مواجهه مردم با عوامل و رخداد‌های بیرونی و درونی می‌پردازد.

پیداست که نویسنده در جمع‌آوری قصه‌ها، افسانه‌ها، متل‌ها و کشف باورهای بومی مردم روستای مورد نظرش پژوهش‌هایی نیز انجام داده است. از این نویسنده بیشتر کتابی پژوهشی با عنوان قصه هزاره‌های افغانستان شامل ۷۳ قصه عامیانه از قوم هزاره، توسط نشر چشمه چاپ شده است. نویسندگان داستان‌های اقلیمی اغلب پژوهشگران حوزه ادبیات عامه نیز هستند. در ایران هنگامی که از ادبیات اقلیمی حرف می‌زنیم، به یاد غلامحسین ساعدی می‌افتیم. او یکی از داستان‌پژوهان اقلیمی ایران بود که در روستاهای جنوب کشور پژوهش‌های وسیعی در حوزه فرهنگ عامه انجام داد. کتاب اهل هوا

محافظ قومی مردم روستاست. کوه میخ ناف دنیاست، تابویی است که نباید کسی به حریمش قدم بگذارد. اما ناگهان ورود یک غریبه شهری آرامش مردم را در هم می‌ریزد. ورود غریبه به روستا، نمادی از هجوم شهر و مظاهر آن است. غریبه می‌خواهد به کوه صعود کند. ملایعقوب، قطب مذهبی روستا، تاریخ روستا را برای غریبه بازگو می‌کند و او را از رفتن باز می‌دارد. غریبه بی‌توجه به افسانه‌های ملایعقوب به کوه می‌رود. روز بعد مردم روستا غریبه را مجروح و بدحال، پای کوه پیدا می‌کنند. غریبه چه دیده است؟ در باور روستاییان او مکافات حرمت‌شکنی‌اش را پس می‌دهد و این موضوع در آن‌ها احساس غرور می‌آفریند. داستان پایانی مبهم دارد. اگر این داستان را به داستان پایانی مجموعه (به نام «گنج نامقدس») پیوند بزنیم، واقعیتی دهشتناک رخ می‌نماید. در این داستان دو مرد شبانه برای غارت مزار امامزاده به کوه می‌روند و در آن‌جا با جسد پسر یکی از روستاییان رو به رو می‌شوند. آیا غریبه بر بادرقتن و غارت ارزش‌ها و مقدسات مردم بی‌خبر روستا را دیده است؟

«حاجی بیو» داستان دوم مجموعه، شجره‌نامه مردم روستا را به دست می‌دهد. حاجی بیو جد بزرگ مردم روستا، نظر کرده خدا با قدرت و هیبتی مافوق انسانی، اسباب تفاخر آن‌هاست. در افسانه‌های مردم او به اسطوره تبدیل شده است. با دیو و پری می‌جنگد و آن‌ها را تسخیر می‌کند. تا قدرتش جاری است، مردم در فراوانی و رفاه زندگی می‌کنند ولی با خطای خدمتکاران حاجی، برکت از روستا روی می‌گرداند... نویسنده در این قصه تنها به نقل باورهای مردم روستا اکتفا می‌کند و نمی‌تواند از افسانه حاجی بیو یک داستان امروزی بسازد.

«شیون» از داستان‌های قوی مجموعه است که تمثیلی از زندگی مردم روستا و اندیشه‌های بدوی آن‌ها را به نمایش می‌گذارد. شبانگاه مردم صدای سقوط بهمین را از کوه می‌شنوند. قرآن به سر می‌گیرند و با انجام مراسم دفع بلا، خطر از آن‌ها بر می‌گردد. صبح که از خواب بیدار می‌شوند، موجودی هیولا مانند را می‌بینند که بالای چشمه نشسته است. در این داستان بلا به شکل هیولا بر مردم ظاهر می‌شود. هیولا دو تن از روستاییان را می‌بلعد و ملایعقوب برای گرداندن بلا از روستا، از مردم می‌خواهد نذرو قربانی کنند. نذرو نیازها جواب نمی‌دهد و تصمیم می‌گیرند بلا را با گلوله از پا در آورند. بلا دو روستایی را پس می‌دهد و در نهایت به ضرب گلوله از پا در می‌آید. دو روستایی معجزات بلا را برای بقیه تعریف می‌کنند و یک شبه بلا به یک قدیس تبدیل می‌شود. بر جنازه‌اش خیمه‌ای به پا می‌کنند و قرآن خوان‌ها تا صبح قرآن می‌خوانند. هوا که روشن می‌شود در برابر چشمان متحیر مردم هیچ نشانه‌ای از هیولای مرده نیست. داستان به یک خواب جمعی می‌ماند. انگار که تمام مردم روستا در یک شب جهنمی، خوابی مشترک دیده‌اند. در این داستان اتفاقات واقعی و اوهام و عناصر رویاگونه به گونه‌ای به هم آمیخته‌اند که دیگر به هیچ یک از عناصر سازنده آن شباهت ندارند؛ واقعیتی تازه تولید کرده‌اند که در عین نابوری، باورپذیر است.

«عشق‌بازی» داستان خوش‌ساختی است. داستان عاشقانه ظریفی است که بچه‌ها سرنوشت عاشق و معشوقی ناکام از دو قبیله

متخاصم را واژگونه بازی می‌کنند و به دور از اختلافات قومی و قبیله‌ای، دو دلداه را به هم می‌رسانند. در این داستان می‌بینیم که افسانه، ماجرای واقعی و بازی بچه‌ها داستان تازه‌ای بنا می‌کند و سر آغاز ماجرای عاشقانه‌ای دیگر می‌شود. به کار گرفتن سه روایت در عرض یکدیگر، شگردی قابل توجه می‌سازد و داستان را خواندنی می‌کند. این داستان ضمن به نمایش گذاشتن تضادهای قومی، به موقعیت تحقیرآمیز زن روستایی در جامعه‌ای به شدت سنتی و مذهبی اشاره دارد.

در داستان «خواب پادشاهی» چوپانی عاشق دختر خان می‌شود و ناتوان از رسیدن به دختر، به رویاهایش پناه می‌برد. در رویای خود به پادشاهی می‌رسد و خان دخترش را با منت به او می‌سپارد و چوپان در خواب خود قدرت‌نمایی‌ها می‌کند و به خواسته‌های سرکوفته‌اش دست می‌یابد. رقیب در خواب چوپان به او حسادت می‌کند و در بیداری می‌خواهد خواب‌هایش را بخرد و در برابر مقاومت او، چوپان را می‌کشد. در پس این ماجرا، واقعیت‌های خشنی وجود دارد که پشت سادگی مردم روستا پنهان است. رقیب کسی نیست جز فرستاده خان که چوپان را به خاطر گستاخی‌اش می‌کشد.

«نیکه را سایه گرفت» داستانی است با مضمون اختلافات قومی و دشمن‌اندیشی در افغانستان که سابقه‌ای طولانی دارد. دیدگاه جامعه‌شناختی و شناخت مردم روستا در این داستان آشکارا به چشم می‌خورد. نیکه در آخرین حمله صرعی به جنون مبتلا می‌شود. او در واپسین ساعات عمرش همسر و پسر و همه مردم روستا را دشمن می‌پندارد. او که عمری را به خشونت و جدال با قبیله‌ای دیگر گذرانده است، در خواب و بیداری با دشمن می‌ستیزد. بسیاری از واقعیت‌های اجتماعی و جامعه‌شناختی مردم روستا از جمله جنگ و نزاع‌های قبیله‌ای، اندیشه انتقام و دشمن‌ستیزی در این داستان برجسته می‌شود. جنون نیکه نماد دشمنی‌های کور بی‌حاصلی است که سرانجامی جز اضمحلال ندارد. بلقیس، زن نیکه، هم قربانی همین جنون است. پیوسته از طرف او با تحقیر و بدزبانی و تهمت روبه روست. او نمادی از زنان اسیر و واداده سنت‌های قبیله‌ای است. قهرمان «گل سرخ دل افگار» در داستانی به همین نام نیز قربانی همین جامعه کوچک سنتی - بدوی است. اژدها و گرگ، دو تن از بزرگان قبیله‌ای دیگر به خواستگاری دختر ملایعقوب می‌روند. ملا دخترش را به هر کدام از آن‌ها بدهد، آن دیگری روستا را به خاک و خون خواهد کشید. سرانجام در اجماعی قومی، تصمیم به کشتن دختر می‌گیرند تا به ماجرا پایان دهند. موقعیت زنان در این دو داستان ترسیم شفافی از قربانی‌شدن زنان را به دست می‌دهد.

گنج نامقدس داستان پایانی مجموعه، مواجهه ارزش‌ها و ضدارزش‌ها را به نمایش می‌گذارد. در جامعه بعد از جنگ‌های طولانی، در هم ریختگی در همه ارکان آن دیده می‌شود. تا جایی که مردم را به معامله و فروش مقدسات و تابوهایشان می‌کشاند. نویسنده با انتخاب زاویه دید نمایشی و بهره‌گیری از گفت و شنید، واقعیت‌های خشنون‌باری را از پس گفت و گوها بر خواننده آشکار می‌کند.